

سخنران معروفی در مجلسی که دویست نفر در آن حضور داشتند. یک اسکناس صد دلاری را از جیبش بیرون آورد و پرسید چه کسی مایل است این اسکناس را داشته باشد؟ دست همه حاضران بالا رفت.

سخنران گفت بسیار خوب. من این اسکناس را به یکی از شما خواهم داد، ولی قبل از آن می خواهم کاری بکنم. و سپس در برابر نگاه های متعجب حاضران اسکناس را مچاله کرد و باز پرسید: چه کسی هنوز مایل است این اسکناس را داشته باشد؟ و باز دست های حاضرین بالا رفت.

این بار مرد اسکناس مچاله شده را به زمین انداخت و چند بار آن را لگد مال کرد و با کفش خود آن را روی زمین کشید بعد اسکناس را برداشت و پرسید: خوب حالا چه کسی حاضر است صاحب این اسکناس شود؟ باز دست همه بالا رفت.

سخنران گفت: دوستان با این بلاهایی که من سر اسکناس آوردم از **ارزش** اسکناس چیزی کم نشد و همه شما خواهان آن هستید.

و ادامه داد در زندگی واقعی هم همین طور است ما در بسیاری موارد با تصمیماتی که می گیریم یا با مشکلاتی که رو به رو می شویم، خم می شویم، مچاله می شویم، خاک آلود می شویم و احساس می کنیم که دیگر پیشیزی **ارزش** نداریم ولی این گونه نیست و صرف نظر از اینکه چه بلایی سر مان آمده است هرگز **ارزش** خود را از دست نمی دهیم و هنوز هم برای افرادی که دوستان دارند، آدم پر **ارزشی** هستیم.